



همیشه مبصر

در دوران مدرسه وقت‌هایی که مبصر نبودم معمولاً مبصر بدجنس، اسم‌مان را زیر عنوان بدها روی تخته می‌نوشت. ما هم برای این که پیش او و دیگران کم نیاوریم می‌گفتیم: «برو بابا...» و او یک ضربدر جلوی اسم‌مان می‌گذاشت - یعنی دو بار بد - و ما جمله مذکور را تکرار می‌کردیم و او هم عمل مذکور را... بستگی به تعداد مرتبه‌های جمله مذکور گاه حتی مبصر بدجنس جا کم می‌آورد و ضربدرهای ما از تخته سیاه بیرون می‌زد و به دیوار می‌رسید.

خیال می‌کردیم فقط مبصر است که حالیش نیست و حرمت ما - همیشه مبصر - را نگه نمی‌دارد. اما معلم هم به محض ورود به کلاس و افتادن نگاهش به تخته می‌گفت: فلانی! بیرون و هر چه چیز می‌کردیم فایده نداشت. به خودمان می‌گفتیم ایرادی نداره، ناظم که حتماً ما را می‌شناسد. حتماً ما دلجویی می‌کند و یک گوشمالی حسابی هم به این غاصب می‌دهد. می‌رفتیم و کنار دفتر می‌ایستادیم تا... ناظم که از دفتر بیرون می‌آمد تا ما را می‌دید بی‌مقدمه می‌گفت: چرا صاف ایستادی؟ می‌پرسیدیم: پس چه کار کنیم؟ جواب می‌داد: دو دست و یک پایت را بالا بگیر. می‌گفتیم: آقا اجازه! ما هستیم، فلانی... پاسخ می‌داد: می‌دانم، خوب می‌شناسمت و می‌رفت دنبال کارش و ما دو دست و یک پایمان را بالا می‌گرفتیم و به خود دلبری می‌دادیم که... بعد از چند لحظه دوباره سر و کله آقای ناظم پیدا می‌شد، بی آن که به ما که دو دست و یک پایمان بالا بود نگاه کند، می‌گفت: چرا صاف ایستادی؟...

بحث بر سر چه موضوعی بود؟... یادم نمی‌آید.

فقط این جا روبرویم، روی یک تکه کاغذ نوشته: «دیوان عدالت اداری بقایی را به چهار سال انفصال از خدمات دولتی محکوم کرد.»



دیوار

ع

ش ۱۲۸



تا حالا کجا بودی؟

نمی‌دانیم بعضی خبرها تا حالا کجا بودند که حالا یک مرتبه سر و کله‌اشان پیدا می‌شود؟! مثلاً که اگر چشم‌های ژنرال قذافی شهلا است که البته هست، ایشان از همان طفولیت چشم‌هایشان همین چشم‌ها بوده. پس چرا بعد از شصت، هفتاد سال فلان مؤسسه آمریکایی تازه کشف کرده که شهلاترین چشم، چشم‌های جناب قذافی است و یا این که تا آن جایی که ما یادمان می‌آید و حتی قبل آن که ما یادمان نمی‌آید همه سلاطین از جمله سلاطین عرب و اطرافیان‌شان از جمله چند ده و شاید چند صد همسر و معشوقه‌هایشان با تلاش فراوان در حال زراندوزی و ثروت‌دزدی بوده‌اند. ولی یک دفعه در همین گیر و دار یک گروه محقق از فلان مرکز پیدا می‌شوند و می‌گویند ثروت زنان سلاطین عرب این قدر است و پولدارترین‌شان هم زن همین قذافی خودمان است!



همه دوستان ما

در خبرها آمده بود که به دلیل پرداخت مستقیم یارانه آب، برق، گاز و نان از حالا به بعد یارانه تلفن هم قطع می‌شود و هزینه تلفن بدون احتساب یارانه محاسبه می‌گردد!

قبل از این که اعتراض کنید که مگر به هزینه تلفن هم یارانه تعلق می‌گرفته که حالا می‌خواهند گرانش کنند، یک خبر جالب دیگر را هم برایتان نقل کنیم. خبر این است که به دنبال آن خبر (یعنی گرانی هزینه تلفن) شرکت همراه اول هم گفته: اِه کی حالا که رسم بر قطع کردن است، چرا ما قطع نکنیم؟! آقا از حالا به بعد ما هم یارانه‌های تلفن همراه را قطع می‌کنیم و هزینه مشترکان عزیز تلفن همراه بدون در نظر گرفتن یارانه احتساب می‌گردد.

جالب‌تر از همه این که شرکت ایرانسل هم ضمن اعلام همبستگی با دو شرکت فوق گفته، آقا ما هم دیگر یارانه نمی‌دهیم و از این به بعد قیمت‌هایمان را بدون یارانه حساب می‌کنیم!



فرا تر از خبر

■ گلاب چینی هم به بازار ایران وارد شد. ۹۰/۲/۱۵ خبرگزاری تابناک
* نظر: وقتی سنگ قبرمان از چین می‌آید، خدا را خوش نمی‌آید
که گلاب مراسم کفن و دفن مان از کاشان باشد!

■ کارگران افغانی، هروئین دستمزد می‌گیرند. (تابناک ۹۰/۲/۲۲)

■ درگیری طرفداران پادشاه و نخست وزیر بحرین چند کشته و
زخمی برجای گذاشت. (نسیم ۹۰/۲/۲۱)

■ چین صادرات فرزند را هم آغاز کرد. (جمهوری اسلامی ۹۰/۲/۲۲)

■ پیدا شدن یک کرم در غذای کارمندان مجلس، نارضایتی آن‌ها
از کیفیت غذای مجلس را به شدت افزایش داد. چندی پیش هم
در کشک بادمجان یکی از کارمندان مجلس یک عدد کرم پیدا
شده بود! (مردم سالاری ۹۰/۲/۲۱)

■ مشایی دکتر نشده صاحب دانشگاه شد! (تابناک - فارس ۹۰/۲/۲۷)

■ در پی فراگیر شدن موج تجزیه طلبی،
مردم ایالت تگزاس در نامه‌ای سر گشاده
خطاب به فرماندار خود از وی خواستند
رهبری جنبش تجزیه تگزاس از آمریکا را
به عهده بگیرد. (آزادنگار ۹۰/۲/۲۸)

■ حمله کلاغاها به بازیکنان پرسپولیس
(ایسنا ۹۰/۲/۲۹)

■ تفسیر: مگر با این جور تهدید و ارباب‌ها
یک بازی را ببرند!

■ به نقل کلی از خبرگزاری‌ها، سفر وزیر
امور خارجه به کویت موفقیت‌آمیز بود.
(تابناک ۹۰/۲/۲۹)

■ دولت کویت ورود اتباع ایرانی به این
کشور را تحت هر بهانه و دلیلی تا اطلاع
ثانوی ممنوع اعلام کرد. (تابناک ۹۰/۲/۳۱)

■ رضا نوروزی مهاجم تیم فوتبال فولاد
خوزستان با تماس تلفنی به رضا عنایتی
از وی بابت شکستن رکورد گلزنی‌اش
عذرخواهی کرد. (خراسان ۹۰/۲/۳۱)

■ فتح‌الله زاده: من کارخانه بمب دارم.
(۹۰/۳/۱)



بعد از مرگ عقاب

خدا رحمتش کند. ناصرخان حجازی را می‌گویم. خدا بیامرز او را و رفتگان ما و شما را و اصلا ما و شما را...

طبق سنتی نانوشته و عجیب و غریب تا وقتی زنده بود در بایکوت خبری قرار داشت. همین که خبر فوت او روی آنتن رفت، ما تازه فهمیدیم زمانی که محمدرضا پهلوی از باشگاه تاج دیدن می‌کند بعضی‌ها خم می‌شوند و دستش را می‌بوسند، ولی عقاب سینه سپر می‌کند و حاضر به خم شدن و دست‌بوسی نمی‌شود. این موضوع خیلی توی ذوق می‌زند و فردای آن روز یکی از افسران سلطنتی برای توبیخ او می‌آید و کلی داد و بیداد می‌کند و ناصرخان هم یک سیلی زیر گوش طرف می‌خواباند تا صدایش قطع شود! بعد از آن بود که قانون مسخره ممنوعیت بازی ۲۷ ساله‌ها در تیم ملی اختراع شد و عقاب در ۲۹ سالگی، از همراهی تیم ملی کشورش محروم شد. اگر این ماجراها متعلق به یکی از افراد بی‌اصل و نسب تازه به دوران رسیده بود، در هزار بوق و کرنا و روزنامه و سایت و فیلم و عکس و پوستر می‌چسباندش تا همه آحاد ملت از طفل شیرخوار تا پیرمرد لب‌گور مستفیض شوند و از برکنند این ماجرا را و مگر نکردند این کار را با ماجراهایی که اصلا اتفاق نیفتاده بود؟

دردی دیگر را هم برایتان بگویم که قبل از برنامه نود ۲ خرداد، تصاویری نشان داده شد از ملاقات اصحاب رسانه با ناصر حجازی در بستر بیماری و جالب این که در آن ملاقات هر کس جلو می‌رفت و با ایشان دست می‌داد سلام ویژه جناب مهندس (...) را که یکی از مدیران تراز اول هستند به ایشان ابلاغ می‌کرد و برای ما سؤال این بود که مهندس به چند نفر ابلاغ کردند که سلام‌شان را به ناصرخان ابلاغ کنند؟! □

زنده باد مرگ

بعضی چیزها اسم‌شان که می‌آید نشاط و زندگی و جنب و جوش هم دنبال‌شان می‌آید. مثل جلسه معارفه، جلسه خواستگاری، عروسی و... اما بعضی جلسات در کنار همه این ویژگی‌ها اعجاز هم می‌کند. مثل جلسه تودیع یا مجلس ختم. آن قدر این دو و مخصوصا دومی‌اش اعجاز‌آمیز است که دوست و دشمن در کنار هم می‌ایستند و برای هم فاتحه هم می‌خوانند. تا دیروز سایه هم را با تیر می‌زدند، امروز با لباس سیاه، کفش سیاه، عینک سیاه و انشاءالله قلب سفید، بالای سرش گریه می‌کنند. این خاصیت مرگ است که همه را با هم جمع می‌کند. در جلسه تودیع از دنیا و معارفه قیامت. پس زنده باد مرگ. □

بالاخره رسید

چی رسید؟ موج اعتراضات...

به کجا؟ به اروپا، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا هم شاهد تظاهرات مردم علیه حکام و وضع موجود بودند. در اسپانیا هم جوانان در میدان‌های اصلی شهرها چادر زده‌اند و تجمع کرده‌اند. تشابه‌های موجود ثابت می‌کند: شرق و غرب جهان، سلطنت بحرین، جمهوری یمن، پادشاهی اسپانیا ... هیچ فرقی نمی‌کند ملت‌ها بیدار شده‌اند و حق‌شان را می‌خواهند. حالا دیگر ژست دموکراتیک هم جواب نمی‌دهد چه برسد به تیر و تفنگ و عربده‌های آل‌ها.